

**دکتر ابوالقاسم بختیار** اولین پزشک ایرانی است که تا سن ۳۹ سالگی تحصیلات ابتدایی داشت و خدمتکار یکی از خوانین بزرگ بختیاری بود. او هر روز فرزندان خان را به مدرسه می برد و همانجا می ماند تا مدرسه تعطیل می شد و دوباره آنها را به منزل می برد. دبیرستانی که فرزندان خان در آن تحصیل می کردند یک کالج آمریکایی (دبیرستان البرز) بود که مدیریت آن برعهده دکتر جردن بود.

دکتر جردن از پنجره دفتر کارش می دید که هر روز جوانی قوی هیكل چند دانش آموز را به مدرسه می آورد. یک روز که این جوان در شکستن و انبار کردن چوب به خدمتگزار مدرسه کمک کرد دکتر جردن از کار او خوشش آمد و او را به دفتر فراخواند و از او پرسید که چرا ادامه تحصیل نمی دهد؟ جوان (دکتر ابوالقاسم بختیار) گفت که به علت سن بالا و نداشتن هزینه تحصیل و همچنین با داشتن سه فرزند قادر به این کار نیست. دکتر جردن پذیرفت که شخصاً آموزش او را در زمانی که باید منتظر بچه‌های خان باشد بر عهده بگیرد. او به علت استعداد بالا ظرف چند سال موفق به اخذ دیپلم شد و با کمک دکتر برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و سرانجام در ۵۵ سالگی مدرک دکترای پزشکی خود را از دانشگاه نیویورک گرفت. دکتر بختیار چهار فرزند داشت که همگی آنها پزشک بودند. دکتر سامویل مارتین جردن معلم و مبلغ آمریکایی از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۴۰ ریاست کالج آمریکایی در تهران را بر عهده داشت و به پاس خدماتش خیابانی در تهران را به نامش نامگذاری شد. گاهی یک خدمت ما می تواند سرنوشت فرد و حتی اجتماعی را تغییر دهد خوبی خوبی است، با هر مذهب و یا هر ملیتی

زهر ا پاشا زاده

### صداقت

روزی پادشاهی سالخورده که دو پسرش را در جنگ با دشمن از دست داده بود، تصمیم گرفت برای خود جانشینی انتخاب کند. پادشاه تمام جوانان شهر را جمع کرد و به هر کدام دانه گیاهی داد و از آنها خواست، دانه را در یک گلدان بکارند و گیاه رشد کرده را در روز معینی نزد او بیاورند. پینک یکی از آن جوانها بود و تصمیم داشت تمام تلاش خود را برای پادشاه شدن به کار گیرد، بنابراین با جدیت تلاش کرد تا دانه را پرورش دهد ولی موفق نشد. پس به این فکر افتاد که دانه را در آب و هوای دیگری پرورش دهد، به همین دلیل به کوهستان رفت و خاک آنجا را هم آزمایش کرد ولی موفق نشد. پس پینک حتی با کشاورزان دهکده‌های اطراف شهر هم مشورت کرد ولی همه

با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان خوب و ارجمند مجله اطلاعات هفتگی و با تسلیت فرارسیدن اربعین حسینی و با آرزوی اینکه بتوانیم از فیوضات دهه آخر ماه صفر بهره کافی ببریم و نیز با این درخواست همیشگی از شما خوانندگان عزیز که در همه ارتباطات کتبی یا اینترنتی و تلگرامی از ذکر نام، نشانی و بویژه شهر و دیار خویش دریغ نفرمایید.

\*\*\*

### \* بهرام - تهران \*

ضمن تشکر از توجه شما به مجله بخصوص بخش یادداشت سردبیری، عنوان کرده‌اید که علت بیکاری جوانان از نظر شما سیاست گذاریهای غلط دستگاه مقتنه و مجریه است که در بررسیها و مطالعاتش موضوع کمبود منابع و مسأله تحریمها و فروش محدود نفت را در نظر نگرفته است و بیشتر روی بحث دریافت مالیات آن هم به صورت ناقص تاکید دارد و البته باید عنوان کنم که نظر شما هم درست و انتقادات هم به جا است، چون در معضل بزرگی به نام بیکاری کشور ما، نه تنها یک سازمان و یک قوه، بلکه همه قواها و سازمانها مسئول هستند و اگر همگی دست به دست هم بدهیم نه تنها این مشکل بلکه معضلات دیگر هم سریعتر و ساده تر رفع خواهند شد. موفق باشید.

### \* عبدالحسین اسماعیلیان - بچستان \*

از ابراز همدردی شما نسبت به درگذشت آقای ارونقی تشکر می‌کنم. یادش بخیر و مجدد برای ایشان طلب مغفرت می‌کنم.

### \* مهرداد - ؟ \*

بارها از خوانندگان خواهش کرده بودیم که با اسم مستعار و یا بدون ذکر نام و نشان کامل با ما مکاتبه نکنند چون احساس می‌کنیم ما را محرم نمی‌دانند. در مورد تکدی گری چه متکدیان وطنی و چه متکدیان بیگانه مطالبی داشته‌ایم و باز هم خواهیم داشت. موفق باشید.

### \* ناصر پوریوسف - آبادان \*

از اینکه در نامه‌تان عنوان کرده‌اید در تاریخ ۱۳ مهر ماه در کل شهرستان آبادان از ساعت ۵ صبح تا ساعت ۲۴ تمام خطوط تلفن ثابت و همراه از تمام اپراتورها قطع بوده، بسیار متاسفم، بخصوص که گفته‌اید مردم این منطقه برای برقراری ارتباط با پلیس و اورژانس هم دچار سردرگمی بوده‌اند و امیدوارم با تدبیر مدیران سختکوش واقعی کمتر چنین معضلاتی را در کشور عزیزمان شاهد باشیم.

### \* مهدی مرتضوی - درازکلا \*

عین نامه تقدیر شما را به آقای مهدی زاده خواهیم داد. قطعاً ایشان متقابلاً تشکر خواهند کرد.

این کارهایی فایده بود و نتوانست گیاه را پرورش دهد. بالاخره روز موعود فرا رسید. همه جوانها در قصر پادشاه جمع شدند و گیاه کوچک خودشان را در گلدان برای پادشاه آورده بودند. پادشاه به همه گلدانها نگاه کرد. وقتی نوبت به پینک رسید، پادشاه از او پرسید: "پس گیاه تو کو؟" پینک ماجرا را برای پادشاه تعریف کرد. در این هنگام پادشاه دست پینک را بالا برد و او را جانشین خود اعلام کرد. همه جوانان اعتراض کردند. پادشاه روی تخت نشست و گفت: "این جوان درست‌کارترین جوان شهر است. من قبلاً همه دانه‌ها را در آب جوشانده بودم، بنابراین هیچیک از دانه‌ها نمی‌بایست رشد می‌کردند."

پادشاه ادامه داد: "مردم به پادشاهی نیاز دارند که با آنها صادق باشد، نه پادشاهی که برای رسیدن به قدرت و حفظ آن به هر کاری دست بزنند"

محمود جعفری

### رشوه

وقتی فرمانفرما حاکم کرمان شد، حسین خان بلوچ را که از بزرگان شهر بود دستگیر کرد و به همراه فرزند خردسالش به زندان انداخت!

فرزند حسین خان بلوچ در زندان به دیفتری دچار شد. حسین خان به افضل الملک، وزیر فرمانفرما گفت: به فرمانفرما بگو ۵۰۰ تومان می‌دهم و به جای آن فقط پسر خردسالم را از زندان آزاد کند تا درمان شود و نمیرد.

فرمانفرما وقتی پیش نهاد حسین خان را شنید گفت: من که فرمانفرمای کرمان هستم، نظم و انتظام مملکت خود را به ۵۰۰ تومان رشوه نمی‌فروشم... فرزند حسین خان در زندان، جلوی پدر جان داد.

اتفاقاً سال بعد، پسر خود فرمانفرما به مرض دیفتری دچار شد. فرمانفرما برای شفای پسرش ۵۰۰ گوسفند نذر کرد و به فقرا داد تا فرزندش شفا یابد ولی سودی نخشید و فرزند وی هم، جلوی چشمان پدر جان داد. روزی فرمانفرما وزیرش، افضل الملک را دید و گفت: عجب روزگاری است... اگر خدا و پیغمبری در کار نیست، لااقل به دعاها و خانواده‌های فقیر و گرسنه ای که آنها را با آن گوسفندا اطعام کردم، باید بچه‌ام خوب می‌شد و زنده می‌ماند...

افضل الملک گفت: این حرف را نزنید قربان، فرمانفرمای کل عالم، انتظام و نظم جهان را به ۵۰۰ گوسفند رشوه فرمانفرمای کرمان نمی‌فروشد...!

نشو در حساب جهان، سخت گیر  
که هر سخت گیری بود، سخت میر  
تو با خلق آسان بگیر، نیک بخت  
که فردا نگیرد خدا، بر تو سخت

از کتاب: حماسه کویر

به قلم: استاد باستانی باریزی

فرستنده: مریم پارسا